

خلیل فاتح را بیشتر بشناسیم



خلیل در حین اسارت، سرباز عراقی را لگد زد و به تمامی هم‌زمانش سفارش کرد که اگر از آنها نام فرمانده یا خود فرمانده گردان را خواستند، بگویند: «فرمانده همان خلیل بود که شهید شد.»

خلیل در حین اسارت، سرباز عراقی را لگد زد و به تمامی هم‌زمانش سفارش کرد که اگر از آنها نام فرمانده یا خود فرمانده گردان را خواستند، بگویند: «فرمانده همان خلیل بود که شهید شد.»

به گزارش ایسنا، خلیل فاتح؛ سال ۱۳۴۲ هجری شمسی متولد شد. دوره ابتدایی را در مدرسه شریعت زاده؛ به پایان رساند و پس از آن در مدرسه رازی؛ تبریز ادامه تحصیل داد. اما به علت علاقه زیاد به هنر عکاسی ترک تحصیل کرد و به عکاسی پرداخت. پس از مدتی در کلاس‌های شبانه حضور یافت و دوره آموزشی راهنمایی را به آخر رساند اما موفق به دریافت مدرک نشد.

در بحبوحه انقلاب، زمانی که در شهرهای کوچک و بزرگ فعالیت‌های تبلیغاتی علیه رژیم پهلوی اوج گرفت، خلیل با توجه به اینکه مهارت عکاسی داشت، پوستر امام را نقاشی می‌کرد و به تکثیر آن می‌پرداخت.

اسارت به دست شوروی و آزادی به دست مجاهدین افغانستانی

پس از پیروزی انقلاب در مسجد شهید مدنی تبریز از محضر آیت‌الله مدنی استفاده کرد. با تشکیل سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه تبریز درآمد و در عکاسخانه سپاه به فعالیت تبلیغاتی مشغول شد. همواره به فکر مسلمانان فلسطینی و لبنانی و افغان بود و آرزوی آزادی آنان را داشت. در راستای همین فکر بود که پیش از آغاز جنگ تحمیلی به همراه حسین نصیری از مرز زابل به افغانستان رفت و سه ماه در آنجا به دفاع از مسلمانان افغانستانی پرداخت. مدت کوتاهی نیز به دست روس‌ها افتاد که در حملات بعدی مجاهدین آزاد شد.

با هجوم عراق به خاک ایران در شهریور ۱۳۵۹، به وطن بازگشت. در میان اولین گروه‌هایی بود که به مناطق عملیاتی اعزام شدند. ابتدا به سوسنگرد اعزام شده که در آنجا رزمندگان اعزامی از تبریز به فرماندهی تجلایی؛ در مقابل هجوم دشمن مقاومت می‌کردند و شهر کاملاً در محاصره دشمن بود و از شروع جنگ حدود یک ماه می‌گذشت. در ۲۰ کیلومتری سوسنگرد نامه‌ای با امضای دکتر چمران به دست خلیل رسید که در آن آمده بود: نیروهای ارتشی و بسیجی و سپاهی و مردمی هم‌زمان عملیات انجام دهند تا اینکه محاصره شهر (سوسنگرد) شکسته شود.

همراهی با شهید چمران

خلیل پس از آگاهی از محتوای نامه به منطقه عملیاتی سوسنگرد رفت و زمانی که به آنجا رسید دکتر چمران زخمی شده بود. در کتاب یادنامه شهید دکتر چمران درباره حادثه چنین آمده است: چمران از دو ناحیه پای چپ زخمی شده بود. او با پای زخمی به یک کامیون سرباز عراقی حمله برد که سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چاپک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود در داخل کامیون عراقی نشست و با لبانی متبسم، دیگران را نوید پیروزی می‌داد و دکتر چمران با همان کامیون خود را به اهواز رسانید.

مراقبت از پای اسیر عراقی/ نارنجک عمل نکرد

ایثارگری و دیگری را مقدم بر خود داشتن، از بارزترین خصوصیات اخلاقی خلیل بود. نقل است که در یکی از درگیری‌ها در سوسنگرد که خلیل موفق شد چهار اسیر عراقی را با خود به پشت جبهه بیاورد در مسیر راه پوتین خود را به یکی از اسرا داد و خود با پای برهنه مسیر چند کیلومتری را پیمود. او علاوه بر شرکت در درگیری‌ها، لحظه‌ها و حوادث جبهه را با عکاسی ثبت می‌کرد. او خود در این باره گفته است: دشمن عملیات انجام داد و نارنجکی به داخل سنگر ما انداخت که ضامن نارنجک درآمده بود ولی اهرمش عمل نکرد. عکس نارنجک را انداختم و به یادگاری نگه داشتم. خلیل به هنگام اعزام به جبهه ۱۶ سال بیشتر نداشت و حدود یک سال بود که در جبهه حضور داشت که به فکر افتاد با کمک چند مبارز عراقی مخفیانه وارد خاک عراق شود و به کسب اطلاعات

محرمانه و موثق از دشمن پردازد .

نجات ۲۰ اسیر از چنگ بعثی و زنجی ها با نام یعقوب و را;

در عملیات و مطلع و الفجر و را; در منطقه گیلانغرب در دشت و زنجی ها; سرپل ذهاب در درگیری با نیروهای عراقی برای نجات ۲۰ نفر زخمی، تن به اسارت داد و خود را و یعقوب و را; معرفی کرد . تاریخ این اسارت ۲۴ آذر ۱۳۶۰ در عملیات و مطلع و الفجر و را; ثبت شده است . خلیل در حین اسارت ، سرباز عراقی را لگد زد و به تمامی همزمانش سفارش کرد که اگر از آنها نام فرمانده یا خود فرمانده گردان را خواستند، بگویند: و را; فرمانده همان خلیل بود که شهید شد. و را; ابتدا او را به اردوگاه و موصل و را; بردند و سپس به اردوگاه و موصل و را; انتقال دادند. در این اردوگاه طبق خاطرات حجت و زنجی و الاسلام سید علی اکبر ابوترابی با کمک چند اسیر ایرانی دیگر علی رغم ارتفاع زیاد دیوار به انبار غذایی راه یافت و انبار را به آتش کشید. در زمان اطفاء حریق، اسیران ایرانی به کمک هموطنان رفته و موفق شدند تعدادی سلاح و مهمات به دست آورند. او در جواب دیگران که چرا این مهمات را آورده و زنجی ای گفت: و را; برای روز مبادا ! این کار را کرده و زنجی ایم. و را; سلاح و زنجی ها را زیر پله و زنجی ها و خاک مخفی کردند. در هنگام درگیری یکی از اسرا موفق به فرار شد.

تکبیر در اسارت بعثی و زنجی ها و شهادت در اردوگاه موصل ۲

چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از اسرای ایرانی اهل آبادان که به حرفه بنایی آشنایی داشت و به خوبی می و زنجی توانست به زبان عربی حرف بزند، هنگام مسدود کردن روزنه و زنجی ها; اردوگاه متوجه یک عدد نارنجک شد و علی رغم اصرار تمامی بچه و زنجی ها; موضوع را به مسئولان اردوگاه گزارش داد. پس از چند دقیقه پنج نفر از اسرا از جمله خلیل را به بازجویی بردند. اما شکنجه و زنجی ها; و آزار آنها نتوانست خلیل را به سخن گفتن وادار کند. در آخرین بازجویی چنین وانمود کرد که اگر او را به میان اسرا ببرند شاید با دیدن چهره و زنجی ها; بتواند همداستان خود را شناسایی کند. مأموران اردوگاه به تمامی اسیران آماده باش دادند و خلیل را از مقابل همه آنها عبور دادند ، ولی خلیل هیچ کدام از آنها را نشان نداد و با صدای بلند و را; تکبیر و را; گفت.

وی به خاطر این که اسرای دیگر مورد آزار و اذیت قرار نگیرند، مسئولیت تمام کار را بر عهده گرفت. خلیل با آخرین دیداری که بدان صورت از دوستان و همزمان خود به عمل آورد اردوگاه را ترک کرد . تا مدتی خبری از او در دست نبود تا اینکه پس از یک ماه و نیم بی و زنجی اطلاع، سازمان صلیب سرخ جهانی، به خانواده فاتح اطلاع دادند خلیل در خاک عراق در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ به شهادت رسیده و در اردوگاه و موصل و را; در عراق به خاک سپرده شده است.